Political and International Approaches
Vol 18, No 3, 2026, PP 1-23
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Neorealism: From Explanation to Prescription

Homeira Moshirzadeh[1]

DOI: 10.48308/piaj.2026.243846.1871 Received: 2026/3/31 Accepted: 2026/8/14

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Nearly six decades after the emergence of neorealism (structural realism) in International Relations, scientifically oriented neorealists continue to intervene prescriptively in foreign policy debates. However, critics frequently contend that normative or policy prescriptions are fundamentally incompatible with neorealism's scientific and structuralist foundations. Addressing the absence of a comprehensive, independent defense against this critique, this article demonstrates that such criticisms are unjustified when evaluated against neorealism's metatheoretical premises. In addressing how these metatheoretical foundations justify prescription, the article shows that, within the philosophy of social science, neorealism's prescriptive dimension is fully consistent with its scientific, structuralist approach.

Method: This study employs qualitative textual analysis across two distinct domains: (1) foundational literature in the philosophy of social science to clarify the metatheoretical underpinnings of scientific prescriptivism, and (2) core neorealist texts to trace how structural theories systematically generate foreign policy recommendations.

Results and discussion: Based on authoritative texts in the philosophy of social science, there is no inherent incompatibility between science and structuralism, on the one hand, and prescriptivism, on the other. Analysis of the writings of prominent neorealists also shows how they move from scientistic and structuralist foundations to specific foreign-policy prescriptions, grounded in the assumption of actor rationality. Even Waltz, despite emphasizing that his structural theory does not require the assumption of actor rationality, has in practice presumed a form of constructed rationality based on socialization—a point that constitutes one of this article's innovations. Van Evera

1. Professor, Department of International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran. hmoshir@ut.ac.ir

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 18, No 3, 2026, PP 1-23
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

explicitly regards prescription as a necessary component of scientific inquiry and specifies the conditions under which it is useful. Misunderstandings that lead to misguided policies and failure stem from the limitations of state learning, and this very fact justifies the prescriptive dimension of IR theory. His own prescriptive writings reflect theoretical flexibility and a multidimensional perspective. Walt has repeatedly emphasized the importance of realist prescriptions for foreign policy. He has engaged extensively in foreign-policy debates/prescriptions and addressed the misperceptions and misunderstandings of American policymakers. Mearsheimer, who seeks to bridge the gap between realist theoretical discussions and the foreign policy of great powers, warns against dysfunctions and errors in U.S. foreign policy. He explicitly equates rational foreign policy with good foreign policy, which in turn requires him to critique irrationality in policy-makings. He draws policymakers' attention to the "realities" that realism articulates about international politics in order to modify their behavior. What unites the neorealists examined in this article, beyond the prescriptive approach evident in much of their work, is prudence or "restraint" as a fundamental element. When Waltz speaks of the proper amount of power, or when Mearsheimer and Walt stress the need to avoid unnecessary conflicts, they reflect a long-standing realist tradition that regards caution and consideration of others' interests and reactions as essential.

Conclusion: Evaluating neorealism through the philosophy of social science demonstrates that structural explanation and policy prescription are mutually reinforcing rather than contradictory. By integrating an assumption of structural or bounded rationality, neorealists account for state agency, critique irrational deviations in foreign policy, and advance a normative framework centered on strategic prudence and restraint.

Keywords: Neorealism, International Relations, scientific approach, foreign policy-making, prescriptive theory.

Citation: Moshirzadeh, Homeira. 2026. Neorealism: From Explanation to Prescription, Political and International Approaches, Autumn, Vol 18, No 3, PP 1-23.

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۳۸

رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

دورهٔ هجدهم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۴۰۵، ۲۳-۱
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

نوواقع‌گرایی: از تبیین تا تجویز

حمیرا مشیرزاده[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۵/۲۳ DOI: 10.48308/piaj.2026.243846.1871

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: حدوداً شش دهه ازظهور نوواقع‌گرایی /واقع‌گرایی ساختاری در رشته روابط بین‌الملل می‌گذرد و همواره شاهد مداخلات تجویزی نوواقع‌گرایان علم‌گرا در مناظرات مربوط به سیاست خارجی در کل و سیاست خارجی ایالات متحد به طور خاص بوده‌ایم. از آنجا که برخی از منتقدان نوواقع‌گرایی ملاحظات تجویزی نوواقع‌گرایی را در تضاد با علمی بودن و /یا ساختارگرا بودن آن می‌دانند و تاکنون بحثی مستوفا و مستقل در این مناظره در برابر آن مطرح نشده، این مقاله نشان می‌دهد که انتقادات مزبور بر اساس مبانی فرانظری نوواقع‌گرایی موجه نیستند. در پاسخ به این پرسش که چگونه مبانی فرانظری نوواقع‌گرایی این تجویزها را به عنوان نوعی رویکرد هنجاری توجیه می‌کند، استدلال اصلی مقاله آن است که رویکرد علمی و ساختارگرایی در چارچوب فلسفه علوم‌اجتماعی مغایرتی با تجویزگرایی نوواقع‌گرایی به عنوان یک نظریه علمی تبیینی کلان ندارد.

روش: در توضیح مبانی فرانظری تجویزگرایی متون مرتبط با فلسفه علوم اجتماعی و برای نشان دادن چگونگی رسیدن نوواقع‌گرایان به تجویز، متون مرتبط با روش تحلیل متن مورد بررسی و تفسیر قرار می‌گیرند.

یافته‌ها: یافته مهم بر اساس متون معتبر فلسفه علوم اجتماعی عدم تباین علم و ساختارگرایی با تجویزگرایی است. تحلیل متون نوواقع‌گرایان بنام نیز نشان می‌دهد که آنها چگونه از مبانی علم‌گرایانه و ساختارگرایانه به تجویزهای خاص در سیاست خارجی می‌رسند که پایه آن فرض عقلانیت کنشگران است. حتی والتس نیز به رغم تأکید بر عدم نیاز به فرض عقلانیت کنشگر در نظریه ساختارگرایانه خود، نوعی عقلانیت برساخته مبتنی بر جامعه‌پذیری را لاجرم وارد بحث کرده که طرح آن از نوآوری‌های این مقاله است. وناورا صراحتاً تجویز را لازمه جستار علمی می‌داند و شرایط مفیدیت آن را بیان می‌کند. سوءبرداشت‌ها که به سیاست‌های نادرست و شکست منجر می‌شوند ناشی از محدودیت یادگیری دولت‌ها هستند و همین امر بعد تجویزی نظریه روابط بین‌الملل را توجیه می‌کند. نوشتارهای تجویزی خود او حاکی از انعطاف نظری و چشم‌اندازی چندبعدی‌اند. والت نوشته‌های بی‌شماری در

۱. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران. hmoshir@ut.ac.ir

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هجدهم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۴۰۵، ۲۳-۱
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

تأکید بر اهمیت تجویزگرایی در حوزه سیاست خارجی دارد. وی در سطحی وسیع وارد مناظرات/تجویزهای سیاست خارجی شده و به سوءفهم‌ها و سوءبرداشت‌های سیاستمداران آمریکایی پرداخته است. مرشایمر که می‌کوشد میان بحث‌های نظری واقع‌گرایانه و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ - خصوصاً آمریکا- پل بزند، نسبت به کژکارکردی‌ها و خطاهای سیاست خارجی آمریکا هشدار می‌دهد. وی صراحتاً سیاست خارجی عقلانی را سیاست خارجی خوب می‌داند و همین حکم می‌کند که در تجویزهای خود عدم عقلانیت را مورد نقد قرار دهد. او توجه سیاستگذاران را برای اصلاح رفتار خود به «واقعیاتی» جلب می‌کند که واقع‌گرایی درباره سیاست بین‌الملل بیان می‌کند. آنچه نوواقع‌گرایان مورد بررسی در این مقاله را، علاوه بر رویکرد تجویزی بسیاری از آثار آنان به هم می‌پیوندد، خردمندی ملاحظه‌کارانه یا «خویشتنداری» به عنوان عنصری بنیادین است. هنگامی که والتس از «میزان متناسب قدرت» سخن می‌گوید یا مرشایمر و والت لزوم اجتناب از تعارضات غیرضروری را مطرح می‌کنند، سنت دیرپای واقع‌گرایانه‌ای را منعکس می‌سازند که احتیاط و در نظر گرفتن منافع و واکنش دیگران را ضروری می‌داند.

نتیجه‌گیری: بر اساس متون فلسفه علوم اجتماعی و دیدگاه خود واقع‌گرایان تعارضی میان علم‌گرا و ساختارگرا بودن و داشتن مواضع تجویزی وجود ندارد. نواقع‌گرایان نیز با فرض شکلی از عقلانیت به نقش کارگزار می‌رسند و رفتار مغایر او با عقل‌گرایی را مورد نقد قرار می‌دهند. در عین حال، این نگاه عقل‌گرایانه در عقلانیت هزینه-فایده محدود نمی‌شود و خردگرایی ملاحظه‌کارانه را نیز دربر می‌گیرد.

واژگان کلیدی: نوواقع‌گرایی، روابط بین‌الملل، علم‌گرایی، سیاستگذاری خارجی، نظریه تجویزی.

استناددهی: مشیرزاده، حمیرا. ۱۴۰۵. نوواقع‌گرایی: از تبیین تا تجویز، پاییز، سال ۱۸، شمارهٔ ۳، ۲۳-۱.

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

مقدمه

اجتماع دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل، همانند سایر رشته‌های علوم اجتماعی، دانش‌پژوهی در این حوزه را شامل آثار تجربی و نظری می‌دانند. هنگامی که از پژوهش و دانش‌پژوهی در روابط بین‌الملل سخن می‌رود، هر دو گروه آثار علمی و حتی پژوهشی قلمداد می‌شوند و هر دو می‌توانند به دانش بشری بیفزایند. در اجتماع دانش‌پژوهان ایرانی آنچه به نسبت کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد تلاش برای نقد و تنقیح نظری و پاسخ به نقدهای موجود بر نظریه‌ها و مانند آن به عنوان بخشی مهم از فعالیت علمی است؛ حال آنکه بالندگی و پویایی رشته، آن هم در شرایطی که دامنه نقدهای نظری و فرانظری و تلاش برای حل تعارضات درونی نظریه‌ها برای مرتفع ساختن نقدها مورد توجه جدی است، وابسته به این تنقیحات نظری است.

یکی از بحث‌هایی که درباره نظریه‌های علم‌گرا و تبیینی و به‌ویژه واقع‌گرایی (به دلیل «سیاست‌ورزانه» تلقی کردن آن) مطرح می‌شود، مداخلات نظریه‌پردازان در حوزه عمل و به‌طور خاص سیاست خارجی است. از اواخر دهه ۱۹۷۰ و ظهور نوواقع‌گرایی، حضور فعال اندیشمندان و نظریه‌پردازان نوواقع‌گرای ساختاری چون کنت والتس، استیون والت، جان مرشایمر، استیون وناورا و دیگران در مناظرات مربوط به سیاست خارجی ایالات متحد مشهود بوده است. این در حالی است که بسیاری برآنند که نظریه‌پردازان و دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل باید هدف تبیین (در معنای عام به عنوان ارائه توضیحی از آنچه در جهان می‌گذرد، و در معنای خاص به معنای ارائه علت یا در معنای خاص‌تر به عنوان شرحی برای توضیح رابطه‌ای علّی) را دنبال کنند و به دنبال تجویز (رهنمود سیاستگذارانه) نباشند و/یا فراتر از آن، کلاً اگر نظریه آنها با واقعیت انطباق دارد، چرا باید دست به تجویز بزنند؟

لیکن شاهد آنیم که آنها دست به نقد و تجویز سیاست‌های خارجی و خصوصاً سیاست خارجی آمریکا می‌زنند و برخی سیاست‌ها را واقع‌گرایانه می‌دانند و برخی را خیر. در دوران پساجنگ سرد و به خصوص در دو- سه دهه اخیر شاهد بوده‌ایم که بسیاری از نوواقع‌گرایان با رویکرد ایالات متحد به بالکان، افغانستان، عراق، اوکراین، ایران، گسترش ناتو به شرق، برخورد با خیزش چین، و... مخالفت و سیاست‌های بدیلی پیشنهاد کرده‌اند و نیز در مواردی درباره سیاست خارجی روسیه، اروپاییان و دیگران به انتقادات و تجویزهایی رسیده‌اند زیرا این سیاست‌ها را مناسب یا واقع‌گرایانه نمی‌دانسته‌اند.

حال این پرسش را می‌توان مطرح کرد که چگونه مبانی فرانظری نوواقع‌گرایی علم‌گرا تجویزگرایی در زمینه سیاست خارجی را امکان‌پذیر می‌سازد؟ می‌توان گفت نوواقع‌گرایی که مدعی انعکاس واقعیت است، زمانی دست به تجویز می‌زند که واقعیت با پیش‌بینی آن (رفتاری که بر اساس مفروضات و گزاره‌های اصلی انتظار تحقق آن می‌رود) همخوانی ندارد. اما آیا این به معنای نادرستی نظریه نیست؟ آثاری که تا کنون در این زمینه منتشر شده‌اند یا در انتقاد از تباین میان رویکردهای فرانظری و روش‌شناختی علم‌گرایانه نوواقع‌گرایی با تجویزگرایی آن هستند یا برای توجیه تجویزگرایی، علم‌گرایی آن را کنار می‌گذارند. اما این مقاله با نگاهی متفاوت بر آن است که با روشن ساختن مبانی فرانظری، تجویزگرایی نوواقع‌گرایان را در ارتباط با نظریه‌پردازی تبیینی-علمی ساختارگرای آنها قرار دهد و روشن سازد که این نظریه «چگونه از مقصود تبیین به مقصد تجویز»[1] می‌رسد.

---

۱. تعبیری از یکی از داوران محترم این مقاله که از ایشان سپاسگزارم.

در واقع مساهمت و نوآوری اصلی بحث آن است که در چارچوب مناظرات جاری، با ارجاع به مبانی فرانظری علم‌گرایانه (و سطح تحلیل ساختارگرایانه) و نیز روشن ساختن برخی از برداشت‌های قابل تردید درباره نوواقع‌گرایی، نشان می‌دهد که برخلاف دیدگاه‌های منتقدان که تا به حال پاسخ جامعی به آن داده نشده، چگونه بحث تجویز قابل‌توجیه است و نیازی به تأکید بر اینکه واقع‌گرایی اساساً تجویزی است ندارد. در نتیجه، پایه بحث این مقاله را عمدتاً بحث‌های فرانظری و نگرش خود نوواقع‌گرایان تشکیل می‌دهد و از روش تحلیل متن (که اغلب در مباحث نظری می‌توان برای نیل به آرای نویسندگان از آن استفاده کرد (مشیرزاده ۱۴۰۵) برای فهم متون فلسفه علوم اجتماعی و نوواقع‌گرایان استفاده می‌شود.

در ادامه پس از مروری بر آثار مرتبط، نخست به جایگاه تجویز در رویکرد علمی به دانش اجتماعی می‌پردازیم. سپس نظرات و کنش‌ورزی خود واقع‌گرایان ساختاری در این زمینه بررسی می‌شود و نهایتاً نتیجه‌گیری از بحث عرضه خواهد شد.

۱. مرور آثار

در این مورد که واقع‌گرایی حتی پس از چرخش علمی آن در دهه ۱۹۷۰ واجد بعد قوی سیاستگذارانه‌ای است که خود را نه تنها در آثار نظری/علمی بلکه در بسیاری از مقالات واقع‌گرایان در نشریات معتبر سیاستگذارانه، روزنامه‌ها، مصاحبه‌ها و... نشان می‌دهد، جای تردید نیست. از اینکه تقریباً همه واقع‌گرایان معروف ساختارگرا که با چاپ آگهی در روزنامه نیویورک تایمز (War with Iraq 2003) با جنگ آمریکا علیه عراق مخالفت کردند تا مواضع آنها درباره بحران‌هایی چون اوکراین یا رویکرد آنها درباره نحوه رویارویی با تغییرات بین‌المللی چون خیزش چین و ... شاهد حضور نظریه‌پردازان نوواقع‌گرا در عرصه سیاستگذاری و به چالش‌کشیدن و/یا رهنمود دادن برای سیاست‌های کشورهای بزرگ و به طور خاص آمریکا هستیم. اما آیا اساساً نوواقع‌گرایی یک نظریه تبیینی روابط بین‌الملل است یا می‌تواند (یا باید؟) به عنوان یک نظریه تجویزی سیاستگذاری خارجی مد نظر باشد؟

ساموئل بارکین (Barkin 2009) بر آن است که برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که اساساً نظریه تجویزی سیاست خارجی است، واقع‌گرایان ساختارگرا و اثبات‌گرا که داعیه پیش‌بینی رفتار دولت‌ها را براساس استلزامات ساختاری دارند، بنا به ماهیت نظریه خود که مدعی تبیین درستی از رفتار دولت‌ها است، نمی‌توانند دست به تجویز بزنند. اما در عمل، نوواقع‌گرایان وارد بایسته‌های رفتاری دولت‌ها می‌شوند و این دو موضع متناقض هستند: اگر پیش‌بینی نظری آنها درست است، چرا باید نوع خاصی از رفتار را به دولت‌ها تجویز کرد؟ چگونه می‌توان داعیه عینیت علمی داشت و در عین‌حال مبادرت به توصیه‌های سیاستگذارانه‌ای کرد که هم ذهنی و هم هنجاری هستند؟ بارکین بر آن است که این دو هدف اساساً دچار تناقض هستند. اگر نظریه مدعی پیش‌بینی بخواهد تجویز سیاستگذارانه کند، باید این تجویز بر اساس فرض تداوم و پیش‌بینی‌پذیری باشد، مگر در مواردی که مشخص باشد شرایط جاری با شرایط گذشته تفاوت دارد.

در این شرایط تغییر رفتار در پاسخ به انتظارات رفتاری از طرف مقابل است و نه تغییر در هویت و منافع. علاوه بر این، بارکین در نقد مرشایمر بر آن است که پیش‌بینی نظریه او عمل تهاجمی قدرت‌های بزرگ است، اما در عمل برخلاف آن تجویز می‌کند (در حملهٔ آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳). نتیجه این می‌شود که از نظر معرفت‌شناختی، مواضع تجویزی و تبیینی او در تضادند. پاسخ مرشایمر این است که گاهی پیش‌بینی عمل نمی‌کند. اما بارکین تأکید دارد که مشکل این است که واقع‌گرایان ده‌ها سال است که منتقد سیاست خارجی ایالات متحد هستند؛ یعنی مکرراً پیش‌بینی‌ها و در نتیجه تبیین‌های آنها خطا بوده است.

بارکین به این نکته توجه ندارد که مرشایمر تأکید دارد هژمونی‌طلبی قدرت‌های بزرگ به دلیل وضعیت خاص کنونی جهان و اصل پایدار شکل گرفتن موازنه در برابر آنها معمولاً محکوم به شکست هم هست. پس تجویز به خویشتنداری لزوماً تناقضی با موضع تبیینی او ندارد. انتقاد بارکین به والتس هم قابل خدشه است چون والتس اساساً نظریه خود را نظریه سیاست خارجی نمی‌داند (بارکین این را گریزگاه والتس می‌داند (Barkin 2009: 241)). از سوی دیگر، والتس پیش‌بینی را هم همیشه درست نمی‌داند. به عبارت دیگر، اولاً پیش‌بینی نظری احتمالی است و نه قطعی؛ و ثانیاً توضیح سیاست خارجی خاص بر اساس ملاحظات سیاست داخلی است و نه ساختار بین‌الملل که مورد توجه والتس است. پس در عرصه سیاست خارجی که با تصمیم‌گیری مواجه هستیم، قاعدتاً از نگاه والتس می‌توان تجویز نیز داشت. اما بارکین بر آن است که باز در اینجا جایی برای کارگزار انسانی نمی‌ماند.

دیوید زارنت (Zarnett 2017) با نقل بحث‌های منتقدانی چون بارکین، برآن است که نباید واقع‌گرایی را در وهله نخست یک نظریه معتبر علمی و تجربی درباره سیاست بین‌الملل دید، بلکه باید آن را بیشتر پروژه‌ای فکری درباره شکل دادن به رفتار دولت در جهت مدیریت مشکلات و استلزامات ناشی از محیط آنارشیک بین‌الملل تلقی کرد. به بیان او «سرشت عمیقاً تجویزی پروژه فکری واقع‌گرا» فعال‌گرایی آن را در عرصه سیاست خارجی توضیح می‌دهد. به‌نظر می‌رسد نقد زارنت به تأکیدات و مفروضات خود نوواقع‌گرایان چندان وقعی نمی‌نهد: به تأکیدات آنها در این مورد که اولاً رویکردی علمی دارند و ثانیاً سیاست بین‌الملل (و طبعاً سیاست خارجی) آن‌چنان که آنها در قالب نظریه‌شان آن را ساده کرده‌اند عمل نمی‌کند و در عمل دولت‌ها همیشه عقلانی عمل نمی‌کنند توجه کافی ندارد. به عنوان نمونه، والتس (۱۹۷۹) از سویی بحثی مستوفا درباره برداشت خود از قانون و نظریه دارد که علم‌گرایی او را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، اساساً فرض عقلانیت را کم‌وبیش براساس نگاه نظام‌محور خود کنار می‌گذارد (بنگرید به: Mearsheimer 2009)، درباره سطح سیاست بین‌الملل قائل به قوانین احتمالی است و نه قطعی، و درباره سیاست خارجی هم نقشی تبیینی برای نظریه خود به عنوان یک نظریه ساختاری قائل نیست و بر آن است که تبیین سیاست خارجی را باید بر اساس متغیرهای داخلی دنبال کرد.

به نظر بسنر و گیو (Bessner and Guilhot 2015) تأکید والتس بر اینکه واقع‌گرایی ساختاری اساساً کاری با سیاست خارجی ندارد، به تبع اینکه تبیین سیاست خارجی را از دامنه نظریه‌پردازی ساختاری بیرون می‌گذارد، منجر به جدایی از واقع‌گرایی کلاسیک از نظر ارتباط آن با سیاست خارجی و طبعاً جنبه تجویزی آن شده است (رابرت گیلپین این را رد می‌کند؛ Gilpin 1986: 309). به بیان آنها والتس

واقع‌گرایی ایدئولوژیکی دارد مبتنی بر لیبرالیسم که دیگر کاری با تصمیم‌گیرندگان منفرد ندارد و برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک سودای آن ندارد که تصمیم‌گیرندگان را کارآمدتر سازد. هدف والتس به تعبیر این مفسران آن است که در نهایت نشان دهد نظام لیبرال و دموکراتیک (که واقع‌گرایان کلاسیکی چون مورگنتا (۱۳۷۴) درباره آن بحث کرده بودند) مشکلی از نظر تصمیم‌گیری ندارد و به این ترتیب، میان واقع‌گرایی و فرهنگ لیبرال/تمایل فردی به لیبرالیسم سازگاری برقرار می‌کند.

آنچه این هدف را تحقق می‌بخشد تصویری از سیاست بین‌الملل است که ارتباطی با تصمیم‌گیری منفرد ندارد. با وجودی که به نظر نمی‌رسد لزوماً این خوانش با نیات و هدف والتس از نظریه‌پردازی ساختارگرایانه منطبق باشد، اما مهم آن است که از این منظر هم گویی این نظریه جایی برای تجویز سیاست خارجی ندارد زیرا جایی برای تصمیم‌گیری در آن نیست. حال آنکه همان گونه که در بالا اشاره شد، از راه و رسم والتس نمی‌توان به چنین نتیجه‌ای رسید و مهمتر آنکه والتس تبیین سیاست خارجی را ولو اینکه با نظریه خودش ممکن نداند اما مشخص می‌کند که در کجا باید به دنبال مشکلات در تصمیم‌گیری رفت.

اولی هالستی (Holsti 2000) به طور خاص واقع‌گرایی ساختاری را از نظر محتوای تجویزی آن نقد می‌کند: برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که واجد «خصوصیات تجویزی جالبی (احتیاط، تواضع، هشدار نسبت به اشتباه گرفتن ترجیحات خود با قوانین اخلاقی جهان‌شمول) بود، نوواقع‌گرایی به طور خاص سرچشمه ضعیفی برای نظریه مرتبط با سیاستگذاری است» و حتی برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که متضمن خردگرایی ملاحظه‌کارانه[1] بود، متضمن برخی تجویزهای حاکی از بی‌ملاحظگی است. این استدلال هالستی را نمی‌توان پذیرفت زیرا فقط به دو اثر مرشایمر ارجاع می‌دهد. حال آنکه در برابر ایده‌های بعضاً نامتعارف مرشایمر، نوواقع‌گرایان دیگر نیز مخالف خود را ابراز داشته‌اند و خود وی هم در موارد متعددی توصیه به خردگرایی ملاحظه‌کارانه داشته است.

به این ترتیب، استدلال اصلی علیه تجویزگرایی نوواقع‌گرایی این است که اساساً مبانی ساختارگرایانه و علم‌گرایانه آن نمی‌تواند با تجویزگرایی همساز باشد و استدلال مقابل آن این است که واقع‌گرایی ذاتاً نظریه‌ای تجویزی است. به نظر نمی‌رسد که لزوماً یکی از این دو استدلال را باید پذیرفت. پس چگونه می‌توان تجویزگرایی نوواقع‌گرایان را موجه دانست؟ آنچه این نوشتار را از آثاری که در بالا بررسی شدند متمایز می‌سازد تلاشی است برای نشان دادن این موضوع که نوواقع‌گرایی به عنوان یک نظریه تبیینی علم‌گرا تعارضی با تجویزگرایی نوواقع‌گرایان و مواضع خود آنها ندارد یعنی آنچه را خود نمی‌گویند به آنها نسبت نمی‌دهد و از این طریق از مصادره به مطلوب خودداری می‌کند.

۲. جایگاه تجویز در بحث‌های فرانظری علوم اجتماعی

با توجه به داعیه‌های فوق‌الذکر منتقدان، به بحثی فرانظری می‌پردازیم تا ببینیم این داعیه‌ها علیه نوواقع‌گرایی تا چه حد با مبانی علم‌گرایانه انطباق دارد؛ به عبارت دیگر، تا چه حد واقع‌گرایی ساختاری درعین تجویزی‌بودن می‌تواند مدعی علم‌گرایی باشد.

1. prudence

اینجا به این بحث شاید بسیار پیچیده و احتمالاً لاینحل نمی‌پردازیم که دقیقاً چه چیزی علم و غیرعلم را متمایز می‌کند، آیا منظور ما از علم‌گرایی اثبات‌گرایی و نواثبات‌گرایی و واقع‌گرایی علمی یا فراتر از آن تحلیل‌گرایی است یا خیر، یا معنای هر یک از اینها دقیقاً چیست، و براین اساس نوواقع‌گرایان به چه معنا علم‌گرا هستند (بنگرید به: Jackson 2011). زیرا در این زمینه ابهامات و اختلاف‌نظرات جدی و حتی به تعبیر برخی، سوءبرداشت‌های مهمی وجود دارد و در روابط بین‌الملل نیز بالاخص دامنه تمایزات چندان روشن نیست (بنگرید به: Mouritzen 1996; Jackson 2011; Wight 2007). اما در آنچه سنتاً در علوم اجتماعی کم‌وبیش رویکرد علم‌گرایانه تلقی می‌شود، فرض براین است که هدف دانش اعم از نظری و تجربی تبیین است. در اینکه خود تبیین چیست اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. در واقع این محتوای خود نظریه‌ها و مطالعات تجربی در رشته‌های علمی نیست که درباره هدف علم و چیستی تبیین به عنوان هدف علم بحث می‌کند، بلکه این پرسش‌ها در دامنه مباحث فرانظری و به طور خاص در فلسفه علوم اجتماعی مطرح می‌شوند.

تبیین به یک معنا یعنی تبیین علّی معطوف به پاسخ چرایی و بیان علت یک امر و در معنایی دیگر معطوف به پاسخ به سئوالات چگونگی امکان یا بیان سازوکار درونی یک نظام است. ساختار منطقی تبیین علمی نیز از نظر بسیاری قرار دادن پدیده یا نظمی خاص ذیل یک قانون (اعم از فراگیر یا احتمالی) است که شکل قیاسی به خود می‌گیرد.[1] در عین حال، نظریه‌هایی که درپی ارائه تبیین نظری عام هستند، برآنند که سازوکاری را نشان دهند که بتواند خصوصیات ساختار پیچیده را نشان دهد (لیتل ۱۳۷۳: ۵-۱۴)؛ یا به تعبیر راین (۱۳۷۰: ۹۲) «شرحی معقول» از زنجیره علل بدهند. این برداشت را می‌توان در عمل در بسیاری از آثار نظری (مثلاً در بحث‌های مربوط به چگونگی تحقق احاله مسئولیت به جای موازنه‌بخشی و نیز مثال‌های تاریخی و تجربی در میانه توضیحات نظری مشاهده کرد (Waltz1979, ch.8; Walt 2018: 7).

سازوکارهایی که علت و معلول را به هم می‌پیوندند مبتنی بر رفتار آگاهانه کنشگران هستند و دراین‌میان انتخاب عقلانی و هنجارها، ارزش‌ها، ساختارهای نمادین در تصمیم‌گیری و رفتار افراد مؤثرند یعنی مجموعه‌ای از عوامل عقلانی و غیرعقلانی. نتیجه این می‌شود که نظم‌های اجتماعی به نسبت نظم‌های طبیعی با استثنائات بیشتری روبروانند. نکته مهم این‌که «تبیین اجتماعی همواره محتاج بیان مبانی خرد است» یعنی تأثیر ساختارها و نهادها از طریق تأثیر بر رفتارهای کنشگران صورت می‌گیرد (لیتل ۱۳۷۳: ۲۴-۲۸). باید توجه داشت که وقتی از علیت و تبیین علّی سخن می‌گوییم، در بیشتر موارد با علت‌های لازم ولی ناکافی روبرو هستیم و نه لازم و کافی؛ و خود اینها هم بخشی از شرایطی هستند که برای تحقق نتیجه کافی اما نالازم هستند. به بیان دیگر، شرایط رقیبی هستند که هر دسته از آنها برای تحقق معلول می‌توانند کافی باشند و در عین حال هیچ کدام لازم نیستند یا فقط برخی شروط لازم ذکر می‌شوند و نه همه (راین ۱۳۷۰: ۱۳۱-۱۳۲؛ لیتل ۱۳۷۳: ۳۸). همچنین از منظر واقع‌گرایی علمی، قوانین علّی در سطح رویداد، تعین‌گرایانه نیستند (Kurki 2008: 168) بلکه در بسیاری موارد احتمالی‌اند و نه ضروری (لیتل ۱۳۷۳: ۳۹، تأکیدها از من است).

---

۱. در این برداشت از تبیین، تبیین و پیش‌بینی کاملاً منطبق بر هم می‌شوند. زیرا در واقع تبیین بیان قانون حاکم بر رابطه پدیده‌ها است. اما به نظر می‌رسد در میان نوواقع‌گرایان این برداشت از تبیین دیده نمی‌شود. والتس صراحتاً قوانین را توصیفی از رابطه میان پدیده‌ها می‌داند و نظریه را تبیینی از آن قوانین یعنی نظریه نشان می‌دهد چرا رابطه میان پدیده‌ها وجود دارد (Waltz 1979: 4-5).

درباره تبیین‌های ساختاری که در آنها پیامدهای قابل‌پیش‌بینی خصوصیات ساختاری به عنوان امر تبیین‌کننده وارد می‌شوند، با نوعی تبیین علّی براساس خصوصیات ساختاری روبرو هستیم. البته برخی برآنند که منظور از ساختار «نظاماتی بادوام و سامان‌بخش» است که محدودیت‌ها و فرصت‌هایی برای رفتار ایجاد می‌کند. خصوصیات اصلی ساختارها پایداری در طول زمان و نقش نسبتاً مستقل به نسبت کنشگران منفرد است. کنشگران و کارگزاران خود را با ممنوعیت‌ها و پاداش‌های ناشی از ساختار هماهنگ می‌کنند و از این رفتارهای هماهنگ است که پیامدهای خاصی ظاهر می‌شوند، اما اینکه کدام پیامد خاص در شرایط ساختاری خاصی شکل می‌گیرد، وابسته به نقش کارگزاران و فرایندهای خاص است (لیتل ۱۳۷۳: ۱۵۱، ۱۶۷-۱۷۰).

به این ترتیب، در علوم اجتماعی به طور عام و روابط بین‌الملل به طور خاص، اولاً قوانین فراگیر نیستند و احتمالی‌اند؛ ثانیاً مجموعه عوامل متفاوتی می‌توانند به یک معلول شکل دهند؛ ثالثاً در تبیین ساختاری، تأثیر ساختارها وابسته به چگونگی رفتار کنشگران است و نه مستقل از آنها. بنابراین نمی‌توان گفت که اگر نظریه‌ای علمی باشد لزوماً گزاره‌های آن در همه موارد صادق است. این به طور خاص با توجه به تکثر علل و درهم تنیدگی آنها تشدید می‌شود. به‌این‌ترتیب، مبنای استدلال بارکین از نظر فلسفه علوم اجتماعی کاملاً قابل‌تردید است.

در عین حال، گفته می‌شود سئوالات محتوایی نظری ناظر بر اعیان هستند و پاسخ‌ها نیز باید گزارشی از واقعیات باشند (راین ۱۳۷۰: ۵-۶). اینجاست که تمایز میان گزاره‌های واقعیت‌محور و گزاره‌های ارزش‌گذارانه پیش می‌آید و این‌که گزاره‌های تجویزی جنبه ارزش‌محور (اعم از اخلاقی یا منفعت‌محورانه) پیدا می‌کنند. دراینجا با بحث رابطه دانش و ارزش روبرو هستیم. اما این بحث نیز ابعاد متفاوتی دارد که با بحث‌هایی دیگر در پیوند قرار گرفته که جا دارد به آنها بپردازیم تا دریابیم که آیا علم‌گرایی نفی تجویزگرایی است یا خیر و به چه معنا؟

اصل جدایی دانش و ارزش در علم‌گرایی کم‌وبیش و گاه در معانی متفاوتی پذیرفته شده است. این اصل بیش از هر چیز به وارد نکردن ارزش‌ها در تحقیق، اجتناب از نگرش جانبدارانه، درنیامیختن گزاره‌های توصیفی و تبیینی با گزاره‌های ارزش‌گذارانه، و رعایت بی‌طرفی ارزشی در فرایند پژوهش مربوط می‌شود (Bernstein 1976: 46; Kincaid 2023). آیا امکان توجیه گزاره‌های هنجاری (به معنای بایدها و نبایدها) با علم وجود دارد؟ این چیزی است که ماکس وبر با آن به شدت مخالف بود و تأکید داشت که نمی‌توان صرفاً با شواهد و استدلال‌های علمی دعاوی هنجاری را توجیه کرد و مثلاً به سیاستی علمی رسید. در واقع، از دید وبر، یک ارزش نه از طریق واقعیت‌ها اثبات‌پذیر است و نه ابطال‌پذیر: آن‌ها به عرصه‌های متفاوتی تعلق دارند. او قائل به راه‌حل‌های احرازشده علمی برای مشکلات اجتماعی و مهندسی اجتماعی نبود.

اما رسیدن به تجویز لزوماً به این معنا نیست: تبیین علّی می‌تواند به ما کمک کند «از وقوع رویدادی ناخواسته جلوگیری کنیم یا پدیده‌ای را که مطلوب است، به وجود آوریم» (فی ۱۳۸۳: ۲۷). اما اینکه چه چیزی ناخواسته یا نامطلوب و برعکس، مطلوب و مورد خواست است لزوماً از طریق خود علم

حاصل نمی‌شود (از راه علم پزشکی نیست که هدف تندرستی مشخص می‌شود). پس ما نخست با ارزش‌ها و اصول و اخلاقیات سروکار داریم که وبر نیز می‌پذیرد هادی مطالعات و تحقیقات و محرک اولیه نظریه‌پردازی باشند. سپس بر این مبنا که پیش‌بینی‌هایی در چارچوب علم می‌توان انجام داد، می‌توان «مبنای مهار ابزاری پدیده‌ها را پی‌ریزی» کرد (فی ۱۳۸۳: ۴۸). پس کار علمی می‌تواند شامل مطالعاتی باشد که پژوهش تجربی (یا نظریه‌پردازی تجربی) نیستند اما از اینها به توصیه‌هایی برای عمل در مقابله با مشکلات انضمامی می‌رسند و اصطلاحاً «تحلیل سیاستگذارانه» نامیده می‌شوند. اینها مطالعاتی «نظام‌یافته، منضبط، تحلیلی، دانش‌پژوهانه، خلاق»اند و می‌توانند شامل توصیف مشکل سیاستگذارانه، صورتبندی پیشنهادهایی برای اقدام، و ارزیابی راه‌های بدیل باشند (Kent 1972: ii, 2-7). حتی بسیاری برآنند که اساساً رسالت اصلی علوم اجتماعی همین است و باید بتواند در پیوند با سیاستگذاری قرار گیرد.

درباره روابط بین‌الملل به طور خاص نیز چنین انتظاری از دانش‌پژوهان می‌رود که دانش مرتبط با مشکلات بین‌المللی و سیاست خارجی تولید کنند. بسیاری از مقامات مسئول در حوزه سیاست خارجی از نبود یا محدود بودن چنین دانشی سخن می‌گویند و تولیدات نظری و دانشگاهی را نامربوط و حتی غیرقابل‌فهم تلقی می‌کنند (Tanter and Ullman 1972). بسیاری از علمای رشته نیز از اینکه کسی به سخنانشان وقعی نمی‌نهد گلایه دارند. به بیان دیگر، هر دو طرف قائل به این هستند که رابطه مناسبی میان دستگاه سیاستگذاری خارجی و رشته روابط بین‌الملل و نظریه‌پردازی در آن وجود ندارد. از این مشکل گاه به عنوان شکاف میان نظریه و عمل یاد می‌شود (Lepgold 1998) اما در اینکه تولید دانشی ضرورت دارد که بتواند در عمل نیز به کار آید کسی چندان تردیدی ندارد. حال جا دارد به این مقوله از منظر خود نوواقع‌گرایان بپردازیم.

۳. نوواقع‌گرایان و بحث تجویز در سیاست خارجی

می‌توان گفت در معنایی کم‌وبیش موسع، اساساً پروژه نوواقع‌گرایی علم‌گرایانه است (ر.ک: Lawson 2015) و نظریه‌پردازان، تحلیل‌گران و محققان سازنده و پیرو این تقریر از واقع‌گرایی پایبند به مطالعه علمی پدیده‌های بین‌المللی‌اند (هرچند نه لزوماً اثبات‌گرایانه به معنای سخت آن). آنچه در علم‌گرایی مورد تأکید است، اجتناب از جانبداری ارزشی در گزارش واقعیات و در نتیجه پنهان‌کردن یا تحریف واقعیت است. ممکن است بتوان در بحث‌های نظریه‌پردازان نوواقع‌گرا نمونه‌هایی از این نفوذ ارزشی یافت، اما این موضوع بحث ما نیست؛ مهم این است که علم‌گرایی را نباید در تضاد با تجویز یا حتی داشتن ارزش‌هایی غایی تلقی کرد و نباید آن را به معنای خاص علمی کردن سیاست دانست. بلکه باید آن را تجویزهایی دانست که با در نظر گرفتن منافع و ارزش‌های دولت‌ها (یا آنچه واقع‌گرایان منافع و ارزش‌هایی واقع‌گرایانه برای دولت‌ها می‌دانند) شکل می‌گیرند.

بسیاری برآنند که همه واقع‌گرایان در آرمان صلح و حفظ منافع ملی و به طور خاص امنیت، و نیز ترجیح اصل عام عقلانی کاهش هزینه با هم همداستانند. بر همین مبنا می‌توان بیشتر آنها را تابع الزام به خردمندی ملاحظه‌کارانه دانست و این را بسیاری از آنها صراحتاً نیز مطرح کرده‌اند. تفاوت ممکن

است در این باشد که اکثر نوواقع‌گرایان این موضع را نه امری اخلاقی بلکه امری منفعت‌محورانه و لازمه پیشبرد منافع ملی می‌دانند و معمولاً اصطلاح خویشتنداری[1] را ترجیح می‌دهند. نوواقع‌گرایان گاه صراحتاً وارد بحث لزوم تجویز شده‌اند و گاه نیز تمایل خود به تجویز را نشان داده‌اند. در ادامه با تمرکز بر آرای والتس، ون‌اورا، والت و مرشایمر بحث را با تکیه بر فهم و تفسیر متون آنها پی می‌گیریم.[2]

از والتس آغاز کنیم. همان گونه که مورگنتا در چند دهه اخیر مورد بازخوانی‌های متعددی قرار گرفته، به تدریج والتس نیز بازخوانی می‌شود و حتی ادعاهای خود او درباره علم‌گرایی و تبیینی بودن (که در توضیحات بسیاری از مفسران او دیده می‌شود؛ به عنوان نمونه، Mouritzen 1997) و نوواقع‌گرا بودن مورد تردید قرار می‌گیرد. لاروش و پرت (Laroche and Pratt 2018) برآنند که اساساً والتس را نباید اثبات‌گرا، مادی‌گرا و خردگرا دانست. می‌توان استدلال لاروش و پرت درباره اثبات‌گرا نبودن والتس را پذیرفت و گفت که والتس با بسیاری از آموزه‌هایی که به معنای خاص و دقیق اثبات‌گرایانه خوانده می‌شوند همداستان نیست.

در عین حال، موریتسن (Mouritzen 1997) او را بیشتر پاپری می‌داند و فراتر از آن، پاتریک جکسن (Jackson 2011) او را تحلیل‌گرا می‌نامد، و همچنین با توجه به تأکید خود او بر عدم لزوم فرض عقلانیت، می‌توان فرض خردگرا نبودن نظریه او را پذیرفت، اما می‌توان او را در عین نگاه سازه‌انگارانه انکارناپذیری که نسبت به رابطه نظریه با واقعیت دارد، علم‌گرا دانست. بحث او درباره قانون و تبیین (Waltz 1979:ch.2) جای تردید چندانی در این زمینه باقی نمی‌گذارد. از آنجا که والتس نگاه تجویزگرانه مورگنتا را رد می‌کند، نمی‌توان به این نتیجه رسید که او مخالف تجویز است؛ بلکه آنچه او درباره مورگنتا تأکید دارد این است که قواعدی را از کنش‌های دولت‌ها استنباط می‌کند و بعد پیروی از آنهایی را که مثبت می‌داند به‌عنوان وظیفه به کنشگران تجویز می‌کند (Humphreys 2006: 192).

با وجودی که والتس در انسان، دولت و جنگ تبیین تک‌علتی را رد می‌کند و برآن است که همه علت‌ها در سطوح مختلف می‌توانند در ارتباط با هم باشند و تجویز هم نمی‌تواند بر یک سطح تأکید کند (والتز ۱۳۹۸: ۲۵۱)، اما در نظریه سیاست بین‌الملل (Waltz 1979) در جهت تبیین سیاست بین‌الملل (و نه سیاست خارجی) تمرکز خود را بر ساختار بین‌الملل می‌گذارد. آیا نظریه ساختاری تبیین‌گر نظام بین‌الملل می‌تواند نظریه تبیینی سیاست خارجی هم باشد؟ فراتر از آن می‌تواند سیاست خارجی خاصی را تجویز کند؟ در اینجا اختلاف‌نظر وجود دارد. کسانی مانند المن (Elman 1996) مشکلی در زمینه تبیین سیاست خارجی نمی‌بینند، اما خود والتس بارها صراحتاً اعلام کرده بود که نظریه او تبیین‌گر سیاست خارجی نیست.

کریستینسن و اسنایدر (Christensen and Snyder 1990) امکان تبیین و تجویز براساس نظریه والتس را رد می‌کنند زیرا در چارچوب این نظریه در جهت نشان دادن بی‌ثباتی نظام چندقطبی، دو

1. restraint

۲. البته نوواقع‌گرایی محدود به این چهار نفر نیست اما به نظر می‌رسد آنها بیشتر وارد بحث‌های تجویزی شده‌اند. مثلاً گیلپین (1981) اشاره دارد که خود را واقع‌گرا نخوانده و اثر مهم خود را نیز ساختارگرایانه نمی‌داند؛ و مدعی ارائه نظریه‌ای علمی به معنای دقیق آن نیست (1996:2) وبه تحلیل و نقد سیاست خارجی توجه مستمری نشان نداده است.

رفتار متضاد راهبردی مغایر با موازنه یعنی هم‌زنجیری[1] و احاله مسئولیت[2] توضیح داده می‌شود. پرسش این می‌شود که رفتار دولتی را که در وضعیت انتخاب قرار می‌گیرد، چگونه می‌توان تبیین و چه سیاستی را می‌توان برای آن تجویز کرد؟ به نظر کریستینسن و اسنایدر از منظر ساختارگرایانه والتسی، نمی‌توان. در نتیجه لازم است متغیرهایی از سطح داخل یعنی برداشت‌های موجود از امتیاز تهاجمی یا تدافعی عمل کردن به نظریه والتس افزوده شود که به معنای گذار از واقع‌گرایی ساختاری به واقع‌گرایی نوکلاسیک است. در مقام تجویز هم باید نشان داده شود که کدامیک از این دو گزینه مخاطرات کمتری دارد. پس گویی باید نوعی فرض کنشگر عقلانی را در مقام تصمیم‌گیرنده داشت تا بتوان به تجویز سیاستگذارانه رسید (که به نظر می‌رسد مورد توجه موریتسن نیز هست: Mouritzen 1997: 80).

در تفاسیر قدیمی‌تر از والتس، استنباط غالب این بود که والتس نوعی کنشگر عقلانی را مفروض می‌دارد – هر چند که خودش بر فرایند انتخاب تأکید دارد و برآن است که دو سازوکار جامعه‌پذیری و رقابت به معنای عدم ضرورت فرض عقلانیت است. درواقع در بسیاری از نظریه‌های ساختاری آن گاه که داستان علل گفته می‌شود، به سطح فرد/گروه و تصمیمات می‌رسیم و معمولاً هم نوعی فرض کنشگر عقلانی وجود دارد. اما در تفاسیر متأخر از والتس تأکید می‌شود که نظریه او فرض عقلانیت را برخلاف سایر نوواقع‌گرایانی نداردکه مثلاً وقتی از منافع سخن می‌رود، سنجش بدیل‌های مختلف و یافتن راه کم‌هزینه‌تر را حتی به عنوان بحثی هنجاری مطرح می‌کنند (Humphreys 2006:193). اما خود والتس هم در عمل به همین ترتیب عمل می‌کند.

به بیان تامس جونو (Juneau 2023) از نظر والتس، ساختار جهت بهینه را نشان می‌دهد اما دولت‌ها لزوماً آن را دنبال نمی‌کنند. هدف والتس این است که بگوید اگر دولت‌ها قرار بود عقلانی عمل کنند چه می‌کردند. و از اینجا است که او به تجویزهایی سیاستگذارانه (مثلاً نقد سیاست خارجی ایالات متحد یا تجویز سلاح‌های هسته‌ای برای دولت‌های خاص براساس لزوم موازنه نظامی) می‌رسد (Waltz 2012: 3). درعین‌حال به نظر می‌رسد او فرض‌هایی درباره عقلانیت دولت‌ها دارد: آنها از سلاح هسته‌ای استفاده نمی‌کنند و تنها جنبه بازدارنده برای آن قائل هستند؛ شاهد ادعای خود را نیز عدم‌استفاده از این سلاح‌ها از سوی دارندگان آنها می‌داند. به نظر من، شاید بتوان این دعوی را مطرح کرد که عقلانیتی در نظریه والتس هست که زمینه‌مند و اجتماعی (نتیجه جامعه‌پذیری) است.[3] در نتیجه به نظر می‌رسد در این مباحث او از یک سو به آن آرمان صلح کلی خود نظر دارد و از سوی دیگر برای حفظ موجودیت خود دولت‌ها که منافع/امنیت ملی آنها اقتضای آن را دارد، به تجویز دست می‌زند. در نتیجه، گفته می‌شود نظریه والتس بیشتر از هر چیز مجموعه‌ای از تجویزها برای دولت‌ها برای تضمین بقای خود است (Mear-sheimer 2009: 253).

---

1. chain ganging
2. buck passing
۳. به یاد ندارم چنین برداشتی از والتس را دیده باشم؛ اگر این نگاه پیش از این مطرح نشده باشد، می‌توان آن را از نوآوری‌های مهم این مقاله دانست که جا دارد مورد واکاوی بیشتری قرار گیرد.

اما فراتر از این، می‌توان گفت که خط کم‌وبیش مستقیمی از تبیین به تجویز در دیدگاه والتس با فرض عقلانیت کنشگر می‌توان یافت: دولت‌ها نباید راه‌هایی را بروند که به شکست می‌انجامد. مثلاً اگر در سیاست بین‌الملل موفقیت نهایتاً به شکست می‌انجامد (یعنی انباشت بیش از حد قدرت یک دولت موجب مخالفت دیگران و شکل‌گیری موازنه می‌شود) و در نتیجه امنیتی که دولت در پی آن است تهدید جدی می‌شود، پس باید از توسعه‌طلبی اجتناب کرد. در عین حال، در مواردی هم محاسبات نادرست است که باعث سیاست‌های نادرست می‌شود (پنگر و آهرنزدرف ۱۳۸۴: ۴۰۸-۴۱۰) و جا برای تجویز سیاست درست باز می‌شود.

توجه به خردمندی ملاحظه‌کارانه هم پایه بحث تجویزی مورگنتا است (مشیرزاده ۱۴۰۵) و هم والتس: ملاحظه اصلی دولت‌ها در نظام آنارشیک حفظ خود و جایگاه‌شان در نظام بین‌الملل است و باید از مخاطره‌پذیری سیاسی و جنگ که می‌تواند هر دو را نابود کند اجتناب کرد. خردمندی ملاحظه‌کارانه که موازنه قدرت را لازم می‌سازد، به ویژه با توجه به خطرات ناشی از تسلیحات هسته‌ای پیش از پیش ضرورت می‌یابد. او بر این اساس از «جنبه اخلاقی خردمندی ملاحظه‌کارانه» سخن می‌گوید که ترس از پیامدهای فاجعه‌آمیز، آن را ایجاب می‌کند زیرا عدم توفیق در سیاست و در نتیجه رسیدن به جنگ بسیار مخاطره‌آمیز شده و امکان تلافی هسته‌ای نیز آن را تشدید می‌کند (Venema 2015: 16-17). می‌توان گفت این برداشت که والتس در تعامل با پیش‌فرض‌ها و تجویزهای سیاسی واقع‌گرایی کلاسیک، به نوواقع‌گرایی خود شکل داد (Bessner and Guilhot 2015: 98) نادرست نیست.

از واقع‌گرایان ساختارگرای تدافعی، استیون ون‌اورا صراحتاً علم‌گرا است؛ نظریه را گزاره‌های عام درباره روابط علّی می‌داند، و هدف آن را توصیف و تبیین تلقی، و تبیین را نیز قوانین علّی یا فرضیه‌هایی مرکب از متغیرهای مستقل و وابسته قلمداد می‌کند. او لازمه نظریه خوب علمی را ابطال‌پذیری آن می‌داند اما ابطال موردی نظریه را به معنای رد آن نمی‌داند: چنین مواردی به نظریه کمک می‌کنند به دنبال شرایط پیشینی یا دامنه‌ای باشد که پیش‌تر شناخته‌شده نبودند. در عین حال، او از شرایط نظریه خوب را «غنای تجویزی» آن می‌داند، یعنی بتواند «پندهای سودمندی برای سیاست‌گذاری ارائه دهد».

جالب آنکه درباره اعتبار مفروضات نظریه نیز برایش تجویز اهمیت دارد: «مفروضاتی که هیچگاه صدق آنها محرز نشده است، راه بر نظریه‌هایی می‌گشایند که... توان تبیین واقعیت یا تجویز برای سیاست‌گذاری را ندارند.» غنای تجویزی زمانی پیش می‌آید که نظریه علت‌های قابل‌دستکاری - یعنی علل تحت کنترل انسان- را مشخص کند؛ مثلاً ساختار کمتر قابل‌دستکاری است تا مواضع و آموزه‌های سیاستگذارانه. راه دیگر نیل به غنای تجویزی «شناسایی خطراتی است که می‌توان اثر آنها را به واسطه اقدام‌های پیشگیرانه به هنگام دفع یا کم کرد» و بتوان حتی در شرایطی که امکان جلوگیری از رویدادی نیست، نسبت به آن هشدار داد و آمادگی ایجاد کرد (ون‌اورا ۱۴۰۰: ۳۶-۳۸؛ ۶۰-۶۵).

ون‌اورا در کنار تبیین جنگ براساس عواملی چون سهولت پیروزی یا داشتن فرصت‌های تهاجمی، برداشت دولت‌ها از ساختار قدرت بین‌المللی را از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده می‌داند. خوش‌بینی کاذب از دلایل اصلی ورود به جنگ و ناشی از برداشت‌های اشتباه است. او بر زیان‌های جنگ برای هر دو

طرف و عدم امکان نیل به موقعیت برتر برای هر دو پس از جنگ تأکید دارد و برآن است که اگر طرف بازنده باخت خود را می‌دانست به شرایط برنده آتی پیش از وقوع جنگ تن می‌داد (Van Evera 1999: 14-34, 255). وی (Van Evera 2003) معتقد است دولت‌ها برخلاف انتظار والتس آنچه را باید بیاموزند یاد نمی‌گیرند یا دیر یاد می‌گیرند، نمی‌توانند ارزیابی درستی از خود داشته باشند، و دچار سوءبرداشت می‌شوند و در نتیجه، به بیان او «انگاره‌هایی احمقانه» پیدا می‌کنند.

در نتیجه پاداش‌های محیطی را متوجه نمی‌شوند و آنها را از دست می‌دهند. ارزیابی درست امکان تغییر و انطباق به موقع را فراهم می‌کند. ریشه برداشت‌های نادرست نیز همین عدم ارزیابی درست از خود است که از اجتناب واحدهای مختلف دولت (مانند بخش نظامی و یا امنیتی) از ارزیابی خودشان و اجازه ندادن به جامعه و مطبوعات و ... برای ارزیابی آنها ناشی می‌شود. درنتیجه افسانه‌های ملی‌گرایانه و نظامی‌گرایانه تداوم پیدا می‌کنند. او راه‌حل را در سطح دانشگاه جستجو می‌کند: وجود دانشگاه‌های آزاد و دانشگاهیان (نظریه‌پردازان) است که ارزیابی درست دولت را با تکیه بر مبانی علمی امکان‌پذیر می‌کند.

ون اورا (Van Evera 2006) در نقد و تجویز در حوزه سیاست آمریکا برلزوم چندبعدی دیدن مسائل (سیاسی، دفاعی-نظامی، و «جنگ انگاره‌ها») و اجتناب از گزینه‌ها و راه‌حل‌های تک‌بعدی و پرهزینه تمرکز می‌کند. توجه وی به ابعاد «نرم» و زبانی-روایی نیز نشان می‌دهد که مادی‌گرایی مطلقی در نوواقع‌گرایان وجود ندارد.

یکی از جالب‌توجه‌ترین مقالات ون اورا که می‌توان آن را سیاست‌نامه‌ای درباره سیاست خارجی آمریکا در دوران پساجنگ سرد دانست، به برداشتی پساواقع‌گرایانه نزدیک می‌شود زیرا بر اجماع قدرت‌های بزرگ و همکاری و همیاری در حوزه‌های اقتصادی و زیست‌محیطی و حتی نظامی-امنیتی برای امن‌تر کردن جهان و آمریکا تأکید دارد (Van Evera 2006). با وجود دور شدن ظاهری او از واقع‌گرایی در این مقاله (و شاید به تعبیری بهتر، نگاه منعطف وی به پیش‌فرض‌های نظریه) به نظر می‌رسد به دنبال آن است که ناامنی در محیط بین‌الملل و لزوم حفظ خود و منافع ملی، خردمندی ملاحظه‌کارانه را ناگزیر می‌سازد (Venema 2015: 16).

بیشترین بحث در زمینه رابطه نظریه و سیاستگذاری و لزوم رابطه مناسب میان نظریه و دولتداری را باید در مباحث والت (Walt 2012) جستجو کردکه همواره برآن بوده که تحقیقات دانش‌پژوهانه با کشف حقیقت درباره روابط بین‌الملل و سیاست خارجی می‌توانند برای سیاستگذاری مفید باشند چون سیاستگذاران آنها را در می‌یابند و به کار می‌گیرند؛ وی با وجود علم‌گرایی، تحت تأثیر تحولات در علوم فیزیکی، دید مطلق‌انگارانه‌ای ندارد و متوجه است که حقایق کامل قابل‌حصول نیستند و قائل به تکثر روش‌شناختی در علم و عدم تحدید آن به روش‌ها یا نظریه‌های خاص است (Walt 1999: 47-48).

والت (Walt 2018) برآن است که اساساً واقع‌گرایی بیش از هر نظریه دیگری درگیر بحث‌های عملی سیاست خارجی، نقد و تجویز شده است. او انتقاداتی مانند بحث‌های بارکین و زارنت را وارد نمی‌داند و برآن است که واقع‌گرایان ساختاری اعم از تدافعی و تهاجمی، مدافعان خردمندی ملاحظه‌کارانه یا «خویشتنداری» هستند (به‌رغم آنکه انتظار می‌رود دو شاخه تهاجمی و تدافعی ملاحظات سیاستگذارانه متفاوتی را دنبال کنند).

گلایه والت این است که سیاستگذاران توجهی جدی به آثار نظری در حوزه سیاست بین‌الملل ندارند و دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل نیز علاقه‌ای به ارائه آثاری ندارند که بتواند اهمیت سیاستگذارانه داشته باشد (Walt 2005, 2012, 2018). یکی از نکاتی که به آن اشاره دارد این است که بسیاری از تصمیمات و سیاستگذاری‌های خارجی ارتباطی با نظریه‌های روابط بین‌الملل دارند و در بسیاری از مناظرات درباره سیاست خارجی مواضع نظری الهام‌بخش مواضع طرفین است، اما معمولاً با نوعی کژفهمی یا توسل به نظریه‌هایی نامناسب همراه هستند که «می‌توانند به فجایع بزرگی در سیاست خارجی منتهی شوند» (Walt 2005: 23). او صراحتاً برآن است که «نظریه‌هایی قوی» لازم هستند که «بتوانند به سیاستگذاران کمک کنند راه‌حل‌هایی مؤثر و کارآمد طراحی کنند». البته تأکید دارد که نظریه سیاست بین‌الملل بیشتر می‌تواند رهنمودهای موسعی برای هدایت دولتداری ارائه کند یعنی چشم‌اندازی پایه درباره روابط میان دولت‌ها و نشان دادن برخی تمایلات (مانند تمایل به ایجاد موازنه) و نه توصیه خاص سیاستگذارانه. مشکل این است که بیشتر اوقات قدرتمندان به توصیه دانشمندان گوش نمی‌دهند. اما رهنمود کلی و عام والت این است که باید به موازنه قدرت و سنجش مستمر آن توجه داشت (Walt 2005: 33-35).

والت نیز مانند ون‌اورا برآن است که در یک نظریه خوب که بتواند تجویز سیاستگذارانه بدهد، باید متغیرهایی قابل‌کنترل برای سیاستگذار وجود داشته باشد. اما نظریه چه کمکی به سیاستگذاری می‌کند؟ به نظر والت (Walt 2012):

نخست آنکه می‌تواند به آنها کمک کند وضعیت‌های جدیدی را که ظهور می‌کنند تشخیص دهند... دوم با شناسایی نیروهای اصلی در کار در نظام بین‌الملل... تحولات آتی را پیش‌بینی کنند... سوم نظریه نقشی اساسی در تدوین تجویزهای سیاستگذارانه دارد زیرا کنش‌های سیاستگذارانه حداقل تا حدی وابسته به برداشتی خام از علیت هستند ... چهارم نظریه برای ارزیابی سیاست نقشی مهم دارد.... سرانجام نظریه‌های عمومی سیاست بین‌الملل می‌توانند به ما کمک کنند خود را در برابر اشکال متفاوت کلیشه‌سازی‌های افراطی حفظ کنیم.

والت واقع‌گرایی تدافعی است: دغدغه اصلی دولت‌ها امنیت است؛ اما امنیت خیلی دور از دسترس نیست. براساس نظریه موازنه تهدید او (Walt 1985; 1987) دولت‌ها در برابر برداشتی که از تهدیدگری دولت‌های دیگر دارند دست به ایجاد موازنه می‌زنند. پس دولت‌ها نباید در رفتار خود باعث شوند دیگران از آنها احساس تهدید کنند و اگر با تهدید دیگران روبرو شدند باید دست به موازنه‌سازی بزنند. او منتقد رفتارهایی است که برای دیگران حس تهدید ایجاد می‌کند (D'anieri 2019: 6). وی راهبرد کلان ایالات متحد (Walt 2018) یعنی گسترش نظم جهانی لیبرال به رهبری خود را مغایر واقع‌گرایی و موجب شکست نسبی آن می‌داند . راهبرد واقع‌گرایانه‌تر موازنه‌سازی از دور با اتکا بر متحدان محلی است (Walt 2025). او نیز مانند ون‌اورا همکاری با رقبا (یا دشمنان بالقوه) را مورد تأکید قرار می‌دهد.

والت از منتقدان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا است. در مورد سایر قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران برآن است که آنها نمی‌توانند هیچ تهدید امنیتی جدی علیه آمریکا ایجاد کنند و بر همین مبنا برخورد با آنها و از جمله تصویرسازی‌های منفی و مانند اینها را رد می‌کند (Keck 2012). وی به همراه

مرشایمر از اینکه سیاست خارجی ایالات متحد به شدت تحت تأثیر لابی یهودی در آمریکا است انتقاد می‌کنند و خواهان آن هستند که ایالات متحد نه منافع اسراییل بلکه منافع خود را اصل قرار دهد (مرشایمر و والت ۱۳۹۳).

نکته خاص و مهم درباره والت این است که در نظریه موازنه تهدید خود، عنصری داخلی یعنی برداشت از تهدید را وارد می‌کند (Walt 1985) و درنتیجه، بحث سوءبرداشت و به تبع آن، مداخله تجویزی اهمیت می‌یابد. بسیاری از تحلیل‌های والت از مسائل روز که جنبه کاملاً تجویزی در آنها مشهود است معطوف به متوجه ساختن سیاستگذاران به برداشت‌های نادرست‌شان از سیاست بین‌الملل، رفتار دیگران، یا پیامدهای رفتاری خودشان است (بنگرید به نوشته‌های او در فارین پالیسی).

جان مرشایمر، به‌عنوان واقع‌گرایی تهاجمی، با تلاش برای تبیین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، به‌سمت واقع‌گرایی نوکلاسیک حرکت می‌کند (Toft 2005: 389). در واقع‌گرایی تهاجمی او، چون دولت‌ها به دنبال امنیت هستند و امنیت در شرایطی محقق می‌شود که قدرت وجود داشته باشد، قوی‌ترین دولت‌ها وسوسه می‌شوند به دنبال قدرت بیشتر و هژمون‌شدن در سطح منطقه یا جهان بروند. آیا او به این نتیجه می‌رسد که دولت‌های عقلانی به دنبال افزایش مستمر قدرت خود هستند؟ عقلانیت برای او اهمیتی خاص دارد. معنای آن نیز این است که دولت‌ها

از محیط بیرونی خود آگاه هستند و درباره اینکه چگونه احتمال بقای خود را در آینده به حداکثر برسانند هوشمندانه می‌اندیشند. آنها به طور خاص می‌کوشند ترجیحات دیگر دولت‌ها را حدس بزنند و [دریابند که] چگونه رفتار خودشان احتمال دارد کنش‌های آن دولت‌های دیگر را تحت تأثیر قرار دهد و همچنین چگونه رفتار آن دولت‌های دیگر احتمال دارد بر راهبرد خود آنها تأثیر گذارد. هنگامی که به راهبردهای متفاوتی می‌نگرند که باید از میان آنها دست به انتخاب بزنند، احتمال موفقیت و همچنین هزینه و دستاوردهای هر یک را ارزیابی می‌کنند. سرانجام.... نه تنها به پیامدهای فوری اقدامات خود، بلکه به تأثیرات بلندمدت نیز توجه می‌کنند. (Mearsheimer 2009: 244)

در اثری دیگر، هم به معنای عقلانیت راهبردی (تناسب وسیله و هدف) توجه دارد و هم عقلانیت اهداف[1] یعنی اولویت قطعی بقا به همه اهداف دیگر- زیرا تحقق سایر اهداف منوط به آن است. دولت‌ها در اکثر موارد عقلانی تصمیم می‌گیرند و رفتار می‌کنند. اما عقلانیت دولت چگونه حاصل می‌شود؟ از طریق داشتن یک نظریه موثق و معتبر و فرایند مناسب تصمیم‌گیری. پس در مواردی با عدم عقلانیت روبرو هستیم که یکی از این دو عامل یا هیچکدام حضور ندارند. فرایند تصمیم‌گیری و تأمل و رایزنی سیاستمداران آگاه به خطرات محیط بین‌المللی و خطیر بودن موقعیت در آن، مانع از آن می‌شود که مشکلات عدم عقلانیت مورد توجه روان‌شناسان در سطح دولت به وجود بیاید. نظریه‌ها نیز زمانی موثقند که «مفروضات آنها واقع‌گرایانه باشند، داستان‌های علّی آنها انسجام منطقی داشته باشند، و دعاوی آنها در سابقه تاریخی مؤیدات اساسی داشته باشند. اما برخی نظریه‌ها در زمینه مفروضات، منطق یا تجربی (یا هر سه) نامعتبرند و در این حالت، تجویزات سیاستگذارانه مبتنی بر آنها غیرعقلانی‌اند» (Mearsheimer and Rosato 2023: 8).

1. goal rationality

برخی بدون توجه به تحلیل‌ها و تبیین‌ها و تجویزهای خود مرشایمر، صرف تهاجمی بودن واقع‌گرایی مورد نظر او را منطقاً مشوق جهان‌گشایی و بی‌مهابایی می‌دانند. اما چنین نیست: مرشایمر از مخالفان اصلی گسترش ناتو بوده، از گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق انتقاد کرده، و حمایت غرب از جنبش‌های هوادار دموکراسی در اوکراین را نادست دانسته‌است. او نگرانی‌های روسیه را از این تحولات بجا می‌داند و مقصر اصلی در بحران پیش‌آمده را بیشتر ایالات متحد و متحدان اروپایی آن قلمداد می‌کند و در واقع، سیاست خارجی لیبرال را بی‌مهابا می‌داند. وی تأکید دارد که نیازی به مهار کشوری که ضعف اقتصادی روزافزونی دارد نیست و سیاست‌های گسترش‌طلبانه آن را تحریک به واکنش می‌کند و نتیجه بی‌ثباتی و جنگ است (Mearsheimer 2014: 77-80). این باعث شده برخی به این نتیجه برسند که مرشایمر به طور خاص درباره بحران اوکراین موضع واقع‌گرای تهاجمی را دنبال نکرده بلکه واقع‌گرایی تدافعی را از خود بروز داده است (بنگرید به: D'Anieri, 2019) و موضع تبیینی و تجویزی مرشایمر را دچار تناقض درونی می‌دانند (Venema 2015: 16).

اما مرشایمر نیز به‌رغم نگاه واقع‌گرایانه تهاجمی‌اش، به خردمندی ملاحظه‌کارانه توصیه می‌کند (Mearsheimer 2019). او به زعم خود بسیار بدبین‌تر از نوواقع‌گرایان تدافعی است اما نسخه خود را به اندازه نسخه لیبرالیسم جنگ‌آفرین نمی‌داند بلکه مخاطره جنگ را بیشتر از تدافعی‌ها تلقی می‌کند. در واقع‌گرایی تهاجمی او، قدرت‌های بزرگ متهاجمانی بی‌فکر نیستند زیرا باید به پیامدهای رفتار خود بیاندیشند. نکته مهم آن است که به رغم تأکید مرشایمر به تمایل قدرت‌های بزرگ به کسب هژمونی جهانی، در جهان مدرن این امر ناممکن است. پس تلاش در راه آن فقط هزینه‌آفرین و در نتیجه غیرعقلانی است. پس خردمندی ملاحظه‌کارانه براساس منافع و عقلانیت حکم به عدم تلاش در این جهت می‌کند. اما احتمالاً تلاش برای نیل به هژمونی منطقه‌ای از سوی دیگران انجام می‌شود که ایالات متحد باید با آن (حتی‌المقدور با هزینه کمتر) مقابله کند.

البته در مواردی دولت‌ها دچار اشتباهات محاسباتی می‌شوند که می‌تواند به دلیل فقدان اطلاعات یا تفسیر نادرست آن باشد. به عنوان نمونه، مرشایمر و وناورا (Mearsheimer and Van Evera 1995) سیاست ایالات متحد درباره تقسیم یوگسلاوی را به دلیل عدم توجه آن به ضرورت تقسیم این کشور به سه (و نه دو) دولت برای پایدار ماندن صلح در منطقه مورد نقد قرار دادند.

به نظر مرشایمر، یکی از عوامل منجر به رفتار غیرعقلانی عدم توجه به تمایل دیگران به پافشاری بر برخی موضوعات است که گاه منجر به این می‌شود که دولت‌ها به رغم نداشتن قدرت کافی اما برای پافشاری بر خواست خود وارد جنگی شوند که برای هر دو طرف زیان‌بار و درنتیجه غیرعقلانی است. همچنین ملی‌گرایی شدید یکی از دلایل رفتارهای غیرعقلانی است زیرا منجر به این باور می‌شود که ایستادگی در برابر تهدیدات سایر دولت‌ها و برخورد شدید لازم است. نداشتن برآورد درست از میزان قدرت طرف مقابل برای دولت‌ها و اتحادها مهم است. درواقع، به رغم تفاوت‌های نظری مرشایمر و نوواقع‌گرایان تدافعی، نتیجه‌گیری‌های آنها درباره لزوم رفتار خردمندانه ملاحظه‌کارانه به هم شباهت پیدا می‌کند (Venema 2015: 19).

در مجموع، گفتن اینکه نوواقع‌گرایی نظریه‌ای درباره سیاست خارجی نیست یا چنین نظریه‌ای ارائه نمی‌دهد (نه تنها درباره همه نوواقع‌گرایان صادق نیست) به این معنا نیست که بینش‌های استخراج‌شده از آن برای مطالعه/تجویز سیاست خارجی بی‌اهمیت هستند (Telhami 2002: 154, 159). سیاستمداری امری هنجاری است زیرا باید ارزش‌های اجتماعی و امکان‌پذیری آنها را نسبی کند و نوواقع‌گرایی و بحث آن درباره محدودیت‌های ساختاری می‌تواند به این امر هنجاری کمک کند. آنچه نوواقع‌گرایان عمدتاً تحت عنوان خویشتن‌داری مطرح می‌کنند، مشابه نوعی حفاظت است زیرا به رفتاری اشاره دارد که مصرف منابع را محدود می‌کند. خویشتن‌داری اساساً با خودمدیریتی مرتبط است، یعنی رفتاری فردی یا جمعی که هدف آن توسعه و حفظ یک سیستم حمایت قابل‌پیش‌بینی و قابل‌اعتماد است. در ساده‌ترین شکل خود، خویشتن‌داری رفتاری است که برای بقا ضروری است و نقشی حیاتی در تأمین نیازها و دفاع از خود ایفا می‌کند (Princen 1997: 236).

نتیجه‌گیری

استدلال اصلی، متفاوت و نوین این مقاله این بود که ورود واقع‌گرایی ساختاری به عنوان یک نظریه تبیینی علمی ساختاری، برخلاف داعیه منتقدان، منافاتی با مبانی فرانظری آن یعنی علم‌گرایی و ساختارگرایی ندارد و نظریه‌پردازان اصلی آن نیز از رویکرد تجویزی خود یا به صراحت دفاع کرده و آن را حائز اهمیت بالایی دانسته‌اند یا حتی اگر وارد بحث نظری و فرانظری درباره ضرورت و/یا اهمیت کار تجویزی در کنار کار تبیینی نشده‌اند، در عمل تجویزهای سیاستگذارانه داشته و از نظر علمی آن را جایز دانسته‌اند.

در عین حال، دیدیم که هم دیگران از منظرهای متفاوتی بحث تجویزی نوواقع‌گرایی را مورد بحث قرار داده‌اند و هم خود نوواقع‌گرایان از منظرهای متفاوتی وارد بحث در این زمینه شده‌اند. به نظر می‌رسد توجیه ورود والتس به بحث تجویز در سیاست خارجی کم‌وبیش دشوارتر یا حداقل متفاوت باشد. حذف عقلانیت دولت‌ها به عنوان فرضی برای نظریه‌پردازی، ورود به بحث تجویز را از منظر نظری دشوار می‌کند. اما والتس به طور صریح یا ضمنی نوعی عقلانیت را در مباحث خاص برای دولت‌ها در نظر دارد. در این مقاله چنین استدلال شد که بحث سازوکارهای انطباقی مورد توجه والتس با اینکه می‌تواند نظریه او را از فرض عقلانیت جهان‌شمول معاف کند، اما لزوماً نافی عقلانیت در معنای اجتماعی آن نیست.

ون اورا از یک سو کار تجویزی را لازمه کار علمی مفید می‌داند و شرایط مفیدیت آن را بیان می‌کند و از سوی دیگر آثاری صراحتاً سیاستگذارانه دارد. او ریشه‌های برداشت‌های اشتباه منجر به سیاستگذاری‌های اشتباه و حتی خطرناک را در محدودیت ظرفیت دولت‌ها برای یادگیری می‌داند و آن را مورد مطالعه نظری و تاریخی قرار داده و بعد تجویزی کار نظریه‌پردازان و دانش‌پژوهان را توجیه می‌کند. آثار تجویزی خود او نیز حاکی از انعطاف نظری و نگاهی کم‌وبیش چندبعدی است.

والت نوشته‌های متعددی را به اهمیت بحث تجویزی و لزوم رابطه مناسب میان دانش‌پژوهی و نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل و دستگاه سیاستگذاری خارجی اختصاص داده و همچنین شاید بیش از سایر نظریه‌پردازان بنام نوواقع‌گرا وارد بحث‌های روز سیاستگذارانه و به تبع آن مباحث انتقادی و تجویزی شده

است. نظر او بیشتر درباره برداشت‌های نادرست سیاستگذاران و لزوم اصلاح آنها است که طیفی وسیع از راهبرد کلان ایالات متحد تا سیاست‌های موردی آن را در بر می‌گیرد.

مرشایمر نیز به‌ویژه در سال‌های اخیر می‌کوشد میان بحث‌های نظری واقع‌گرا و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و به طور خاص آمریکا و کژکارکردی‌ها و اشتباهات آن هشدار دهد. با وجودی که متهم به این شده که تجویزهایش با مبانی نظری تهاجمی در واقع‌گرایی‌اش تناسبی ندارد، اما دقت نشان می‌دهد که او نیز نگران عدم‌عقلانیت در سیاستگذاری خارجی است و به نوعی می‌کوشد سیاستگذاران را به «واقعیت‌هایی» که نظریه‌پردازان درباره سیاست بین‌الملل می‌گویند توجه دهد تا رفتار خود را اصلاح کنند.

آنچه نوواقع‌گرایانی را که در اینجا به بحث‌های متفاوت‌شان درباره تجویز در سیاست خارجی اشاره کردیم به هم می‌پیوندد، خردگرایی ملاحظه‌کارانه است که در واقع، همچنان در عصر واقع‌گرایی پساکلاسیک یکی از عناصر اساسی این رویکرد است. آنگاه که والتس درباره «میزان مناسب» قدرت یا مرشایمر و والت درباره اهمیت اجتناب از درگیری‌های غیرضرور در خاورمیانه، سخن می‌گویند در واقع بازتابی از سنت واقع‌گرایی را نشان می‌دهند که ازملاحظه‌کاری راهبردی در سیاست خارجی (احتیاط مبتنی بر در نظر گرفتن منافع و پیش‌بینی واکنش دیگران) حمایت می‌کند (Rathbun ND).

به علاوه، یکی از نکات جالب مورد تأکید نوواقع‌گرایان که کمتر به آن توجه شده و این مقاله به طور خاص به آن توجه دارد، این است که آنها برآنند که واقع‌گرایی «به همان اندازه که درباره عوامل تعیین کننده رفتار است، به پیامدهای رفتار مربوط می‌شود (Feaver et al. 2000: 166). در نتیجه، انعکاس این دغدغه در مباحث تجویزی به شکل هشدار نسبت به آینده تجلی پیدا می‌کند. اما در این مورد که مباحث تجویزی نوواقع‌گرایان تا چه حد به کار می‌آید، نهایتاً باید سخن آبراهام کاپلان را پذیرفت که «نظریه زمانی به کار عمل می‌آید که شیوه و زمینه‌های کاربرد آن به شکلی مناسب مشخص شده باشند» (به نقل از: Lepgold 1998: 44).

References

- Barkin, Samuel (2009), "Realism, Prediction, and Foreign Policy." Foreign Policy Analysis 5: 233-246.
- Bernstein, Richard J. (1976), The Restructuring of Social and Political Theory. New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Bessner, Daniel and Nicolas Guilhot (2015), "How Realism Waltzed Off: Liberalism and Decision-Making in Kenneth Waltz's Neorealism." International Security 40,2: 87-118. Doi:10.1162/ISEC_a_00217.
- Christensen, Thomas and Jack Snyder (1990), "Chain Gangs and Passed Bucks: Predicting Alliance Patterns in Multipolarity." International Organization 44,2: 137-168.
- D'anieri, Paul (2019) "Magical Realism: Assumptions, Evidence and Prescriptions in the Ukraine Conflict." Eurasian Geography and Economics. 60,1: 97-117. https://doi.org/10.1080/15387216.2019.1627231
- Elman, Colin (1996), "Horses for Courses: Why Not Neorealist Theories of Foreign Policy?" Security Studies 6,1: 7-53.

- Elman, Miriam Fendius (1995), "Foreign Policies of Small States: Challenging Neorealism in Its Own Backyard." British Journal of Political Science 25,2: 171-217.
- Feaver, Peter, Gunther Hellman, Randall L. Schweller, Jeffrey W. Taliaferro, William C. Wohlforth, Patrik Jackson (2000), "Correspondence: Brother, Can You Spare a Paradigm? (Or Was Anybody Ever a Realist?)" International Security 25,1: 165–193.
- Fey, B. (2004), Social Theory and Political Action. Translated by M. Zare. Tehran: Iran Publication Institute. [In Persian]
- Gilpin, Robert (1981), War and Change in World Politics. Cambridge: Cambridge University Press.
- 1986) _____), "The Richness of the Tradition of Political Realism," in Robert Keohane, ed., Neorealism and Its Critics. New York: Columbia University Press: 301-320.
- Holsti, Ole R. (2000), "Theories of International Relations." In World Politics: The Menu for Choice. Edited by Bruce Russett, Harvey Starr, and David Kinsella: 16-39. Wadsworth. Draft Used is Available at: https://www.researchgate.net/publication/289181824_Theories_of_international_relations. (Last Access 25 January 2025),
- Humphreys, Adam R. C. (2006), Kenneth Waltz and the Limits of Explanatory Theory in International Relations. PhD Dissertation. Oxford: University of Oxford.
- Jackson, Patrik (2011), The Conduct of Inquiry in International Relations Philosophy of Science and Its Implications for the Study of World Politics. London and New York: Routledge.
- Juneau, Thomas (2023), "Neoclassical Realism as a Theory for Correcting Mistakes: What State X Should Do Next." International Studies Review 25, 3: https://doi.org/10.1093/isr/viad021
- Keck, Zachary (2012), "The Interview: Stephen M. Walt." The Diplomat. Available at: https://thediplomat.com/2012/12/the-interview-stephen-m-walt/?allpages=yes. Last Access: 2/14/2026.
- Kent, George (1972), The Dimensionality of Nations Project. Research Report, 59. University of Hawaii.
- Kincaid, Harold (2023), "Positivism and Value Free Ideals in Political Science." In The Oxford Handbook of the Philosophy of Political Science. Oxford: Oxford University Press.
- Kurki, Milja (2008), Causation in International Relations. Cambridge: Cambridge University Press.
- Laroche, C. D. and S.F. Pratt (2018), "Kenneth Waltz Is Not a Neorealist (and Why that Matters)." European Journal of International Relations 24,1: 153-176. DOI: 10.1177/1354066117696561
- Lawson, Stephanie (2015), Theories of International Relations: Contending Approaches to World Politics. Cambridge: Polity Press.
- Lepgold, Joseph (1998), "Is Anyone Listening? International Relations Theory and the Problem of Policy Relevance." Political Science Quarterly 113,1: 43-63.
- Little, D. (1994), Versions of Explanation in Social Sciences. Translated by. A. Soroosh. Tehran: Serat. [In Persian]
- Mearsheimer, John (1990), "Back to the Future: Instability in Europe After the Cold War." International Security 15: 5-56. https://doi.org/10.2307/2538981.
- 1993) _____), "The Case for a Ukrainian Nuclear Deterrent." Foreign Affairs 72: 50-66.

- 2001) _____), The Tragedy of Great Power Politics. New York: W. W. Norton.
- 2006) _____), "China's Unpeaceful Rise." Current History 105: 160-162.
- 2009) _____), "Reckless States and Realism." International Relations 23,2: 241-256. DOI: 10.1177/0047117809104637.
- 2014) _____), "Why the Ukraine Crisis is the West's Fault." Foreign Affairs, 93,5: 77- 89.
- 2019) _____), "Realism and Restraint." Horizons: Journal of International Relations and Sustainable Development 14: 12-31.
- Mearsheimer, John and Stephen Walt (2014), Israeli Lobby and US Foreign Policy. Translated by R. Kamshad. Tehran: Farzan-e-rooz. [In Persian]
- Mearsheimer, John and Sebastian Rosato (2023), How States Think. New Haven: Yale University Press.
- Mearsheimer, John and Stephen Van Evera (1995), "When Peace Means War." The New Republic (December 18) Available at: https://www.mearsheimer.com/wp-content/uploads/2019/07/A0023.pdf. Last Access: 2/15/2026.
- Morgenthau, H. (1995), Politics among Nations. Translated by H. Moshirzadeh. Tehran: IPIS. [In Persian]
- Moshirzadeh, Homeira (2026), "Hans Morgenthau and Foreign Policy Prescriptions." Public Policy 12,2: 183-202 https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.10781[In Persian]
- Mouritzen, Hans (1997), "Kenneth Waltz: A Critical Rationalist between International Politics and Foreign Policy," in Iver Neumann and Ole Wæver, eds., Future of International Relations: Masters in the Making? New York: Routledge.
- Princen, Thomas (1997), Towards a Theory of Restraint. Population and Environment: A Journal of Interdisciplinary Studies 18,3:233-254.
- Ryan, A. (1994), Philosophy of Social Sciences. Translated by A. Soroosh. Tehran: Serat. [In Persian]
- Tanter, Raymond and Richard H. Ullman (1972), "Theory and Policy in International Relations." World Politics 24: 3–6. DOI: https://doi.org/10.2307/2010557
- Telhami, S. (2002), "Kenneth Waltz, Neorealism, and Foreign Policy." Security Studies. 11,3:158-170. DOI: 10.1080/714005344
- Toft, Peter (2005), "John J. Mearsheimer: An Offensive Realist between Geopolitics and Power." Journal of International Relations and Development 8:381-408.
- Van Evera, Stephen (1999), Causes of War: Power and the Roots of Conflict. Ithaca,NY: Cornell University Press.
- 2002) _____), "Why States Believe Foolish Ideas?" Available at: https://link.springer.com/chapter/10.1057/9781403981707_9. Last Access: 2/15/2026.
- 2006) _____), "American Foreign Policy for the New Era." In How to Make America Safe: New Policies for National Security. Edited by Stephen Van Evera. Cambridge,MA: The Tobin Project: 87-96.
- 2006) _____), "Assessing U.S. Strategy in the War on Terror." Annals AAPSS, 607:1-7. DOI: 10.1177/0002716206291492.
- Venema, Dorien (2015), The Role of Prudence in IR Theory. MA Thesis. Nijmegen: Radboud University.
- Vetter, Eva (2000), Methods of Text and Discourse Analysis. Translated by Bryan Jenner. London: Sage.

- Walt Stephen M. (1985) "Alliance Formation and the Balance of World Power." International Security 9,4: 3-43. 0162-2889/85/040003-41.
- 1987) _____), Origins of Alliance. New York: Cornell University Press.
- 1990) _____), "Rigor or Rigor Mortis? Rational Choice and Security Studies." International Security 23,4: 5-48. Available at: https://www.jstor.org/stable/2539293?read-now=1&seq=1#page_scan_tab_contents. Last Access: 1/27/2026.
- 2015) _____), "Why Arming Kiev is a Really, Really Bad Idea." Foreign Policy. Available at: http://foreignpolicy.com/2015/02/09/how-not-to-save ukrainearming-kiev-is-a-bad-idea/. Accessed on: 8-2-218.
- 2024) _____), "America's Polarization Is a Foreign Policy Problem, Too." Foreign Policy Available at: https://foreignpolicy.com/2019/03/11/americas-polarization-is-a-foreign-policy-problem-too/.
- 2005) _____), "The Relationship between Theory and Policy in International Relations." Annual Review of Political Science 8:23–48. Doi: 10.1146/annurev.polisci.7.012003.104904.
- 2000) _____), "Keeping the World Off Balance: Self Restraint and U.S. Foreign Policy." Faculty Research Working Papers Series. Cambridge, MA: Harvard University. Available at: http://papers.ssrn.com/paper.taf?abstract_id=253799.
- 2012) _____), "Theory and Policy in International Relations: Some Personal Reflections." Yale Journal of International Affairs 7,2: Page numbers not available.
- 2018) _____), "US Grand Strategy after the Cold War: Can Realism Explain It? Should RealismGuideIt?"InternationalRelations32,1:https://doi.org/10.1177/0047117817753272
- Waltz, Kenneth (2019), Man, State, War. Translated by M.R. Rostami. Tehran: Sales. [In Persian]
- 1979) _____), Theory of International Politics. New York: Random House.
- 2012) _____), "Why Iran Should Get the Bomb." Foreign Affairs 91: 2–5.
- "War with Iraq Is Not in the US National Interest" New York Times. Available at https://www.mearsheimer.com/wp-content/uploads/2019/06/War-with-Iraq-Is-Not-in-Americas-National-Interest.pdf (Last Access 10/15/2025),
- Wight, Colin (2007), "Philosophy of Social Sciences and International Relations." In Handbook of International Relations. Edited by Walter Carlnaes, Thomas Risse, and Beth A. Simmons. London: Sage: 23-51.
- Zarnett, David (2017), "What Does Realist Foreign Policy Activism Tell Us About Realist Theory?" Foreign Policy Analysis 13:618–637. Doi: 10.1111/fpa.12074.
-